

## انقطاع و سخاوت

در مسافرتها رحمت همواره رعایت اقتصاد را می کرد و از اصراف خودداری می ورزید. برنامه های مسافرت را همیشه با توجه به قیمت بلیط تنظیم می کرد و به منظور صرفه جوئی ساعتها در آژانس های مسافرتی به بررسی اوضاع می پرداخت که تا چقدر بتواند به نقاط بیشتری را با بلیط ارزانتری بازدید کند. وی آنچنان در نقشه های جغرافیائی و تنظیم برنامه های مسافرتی تبحر پیدا کرده بود که هیچ مأمور آژانس مسافرتی در این موضوع با وی قابل مقایسه نبود. یکی از احباء می گفت: "دکتر مهاجر تمام مدت صبح را برای گرفتن تخفیف از فروشنده بلیط هواپیما صرف کرد و وقتی مطمئن شد حداکثر تخفیف منظور شده بسرعت برخاست و آژانس را ترک گفت."

در معروضه ای که بساحت بیت العدل اعظم تقدیم نموده است می نویسد: "چنانچه معهد اعلی اوامر خود را برای اجرا در ماه های آتیه تلگرافی ابلاغ تا بتوانم برنامه آن را تنظیم کنم از نظر اقتصادی و صرفه جوئی در بهای بلیط نزدیک تر است."

در انتخاب هتل محل اقامت و هزینه غذا نیز موضوع صرفه جوئی همواره مورد نظر وی بود به همین جهت همیشه در ارزانترین هتل ها اقامت می کرد و اغلب به خوردن نان و پنیر قناعت می نمود و گاهی نیز به رستوران های بسیار ارزان قیمت می رفت. احبائی مالزیائی به خاطر می آورند که رحمت در رستوران مخصوص کارگران هواپیما غذا صرف می نمود و بعضی اوقات آنها را برای صرف غذا به دکه های چوبی کنار خیابان دعوت می کرد.

صورت حسابی که از هتل کلوونن Kowloon در کوالالاپور در سال 1972 دریافت کرده است مبلغ چهارده دلار و پنجاه و شش سنت آمریکائی برای اقامت سه شب و بهای غذا و شیرینی جهت پذیرائی از میهمانانشان را نشان می دهد.

یکی دیگر از احباء می گوید چون بهای هتل در سنگاپور گران بود رحمت تصمیم گرفت که به هر نحو شده تخفیفی بگیرد و بالاخره موفق شد بیست و پنج درصد از بهای هتل کم کند. ضمناً برای صرف شام به اتفاق وی به دکه های غذا فروشی چینی ها که در کنار جاده قرار داشت رفت.

رحمت با همه صرفه جوئی که در اوقات مسافرتش معمول می داشت از نظر شخصی و مایملک خصوصی خودش بسیار سخاوتمند و دست و دل باز بود. وی این خصلت را از اوان جوانی با خود داشت. دوستانش بیاد دارند که وقتی چهارده سال داشت در ایام نوروز کت نو خود را به یک دستفروش هدیه کرد. او آنچنان با میل و رغبت و در نهایت محبت اموال خود را به رایگان هدیه می نمود که گوئی از اموال دنیوی به کلی بیزار بود. گرچه از لحاظ پوشش بسیار منظم و مرتب بود و به اصطلاح همواره شیک پوش و خوش لباس به نظر می رسید ولی هیچگاه بیش از دو دست کت و شلوار نداشت و هر وقت به او اصرار می کردم که کت و شلوار تازه ای ابتیاع نماید اظهار می داشت که فعلاً لباسش کاملاً خوب است. برای وسائل و اشیاء مورد لزوم باید او را به اجبار وادار به خرید می کردم. در دوران زندگی مشترکمان ده ها عدد قلم ساخت کارخانه های معروف برای او خریدم که وی بلافاصله آنها را به احباء هدیه کرد و خود از ارزان ترین قلم های موجود استفاده می نمود. او آنقدر ساعت های خود را به این و آن بخشید که دیگر از خرید ساعت برای وی منصرف شدم.

فرزین دواچی خواهرزاده رحمت خاطرات خود را در معیت او به کشور زئیر چنین شرح می دهد: "دائی از احباء خواست که صبح زود برای تلاوت دعا و مناجات اجتماع نمایند. مرا هنگامی که هنوز هوا تاریک بود بیدار کرد و به اتفاق به حظیره القدس قریه که یک کلبه کوچک گلی بود رفتیم. گرچه کس دیگری در آنجا نبود ولی رحمت از من خواست که به تلاوت مناجات مشغول شوم. وقتی احساس خستگی و گرسنگی کردم و خواستم محل را ترک نمایم وی مرا از اینکار بازداشت. به تدریج احبای قریه جمع شدند و جلسه مذکور تمام روز ادامه یافت. عاقبت از دائی خود وقت را پرسیدم ولی او ساعتی به همراه نداشت.

فرزین به خیال خودش مسئله را حل شده می پنداشت و علت سحرخیزی رحمت را نداشتن ساعت فرض نمود لذا ساعت خود را به وی عرضه داشت ولی رحمت از قبول آن خودداری نمود و گفت: "تا میان این مردم هستی باید مشابه آنان باشی، زمان در این محیط مفهومی ندارد. تو راحت باش ما مشکلی نداریم. مشکل تو آنست که ساعت به همراه داری!" و وقتی فرزین با تعجب پرسیده بود بدون ساعت چگونه از وقت عزیزت به فرودگاه آگاه می شوی جواب این بود: "خیلی ساده است. بسیار زود به فرودگاه می روم."

در آخرین سال های حیات ساعت بغلی کوچکی که مارک کعروفی نیز نداشت با خود حمل می کرد. او می گفت ساعت برای نشان دادن وقت است نه برای عرضه کردن نام کارخانه و سازنده آن. هنگام صعودش این ساعت جزء چند تکه اشیاء شخصی او دیده می شد. انگشتی های اسم اعظم خود را نیز اغلب به دوستان هدیه می کرد. لذا آخرین انگشتی را که برای وی سفارش دادم نام خودم را نیز در آن حک کردم به امید اینکه دیگر آنرا به کسی نخواهد داد. ولی هم اکنون یکی از احبای الهی در اروپا صاحب آن انگشتی است.

رحمت شیفته موسیقی غربی به خصوص موسیقی کلاسیک بود و در مسافرت هایش ساعت ها خود را به شنیدن آن مشغول می داشت. بدین جهت ما یک دستگاه پخش صوت و چند نوار برای او تهیه کردیم. یکی از احباء درباره این موضوع می گوید: "یک بار ایشان در هتل محل اقامتشان نواری از تلاوت مناجات برای من گذاشتند. پس از خاتمه نوار از ایشان پرسیدم که آیا می توانم نسخه ای از این نوار داشته باشم؟ دکتر مهاجر اصل نوار را به دادند ولی من دستگاه پخش نوار نداشتیم و در حالیکه نوار را در دست داشتم معطل ایستادم. دکتر مهاجر با مشاهده این وضع خندیدند و اظهار داشتند لابد دستگاه پخش صوت هم می خواهی. آنگاه آنرا هم به من دادند و گفتند: "می دانستم که این دستگاه مدت زیادی برای من دوام نخواهد داشت."

دوست دیگری می گفت: "یک بار یک گردن بند که از سنگ مالاکیت ساخته شده بود به ایشان دادم که آنرا به گیسو هدیه کنند. از قبول گردن بند امتناع ورزیدند و اظهار داشتند که در آخرین سفرشان نظیر آنرا برای گیسو خریده و به سوقات برده اند. هرگز هدیه قبول نمی کردند و بار جامه دانشان را سنگین نمی نمودند. حتی توشه غذایی برایشان تدارک می دیدیم تماماً خود به مصرف نمی رساندند و قسمت اعظم آنرا می بخشیدند. با اینکه معمولاً پول نقد کمی به همراه داشتند از بذل آن به هر طریق دریغ نمی نمودند ولی اگر کسی مبلغی در اختیارشان می گذاشت تا برای امر به خصوصی به نظر ایشان به مصرف برسد در خرج آن بسیار دقت می نمودند که برای مقصدی مطمئن معین مصرف شود.

منبع: دکتر مهاجر نوشته ایران فروتن صفحه 599

[[www.drmojajer.org](http://www.drmojajer.org)]

[www.drmojajer.org](http://www.drmojajer.org)